

معرفت‌شناسی وحی از دیدگاه صدرالمتهین شیرازی

ناصر محمدی*

چکیده

در این مقاله ابتدا ماهیت وحی را از بعد معرفت‌شناختی آن بررسی می‌کنیم. به عقیده صدرالشرط نزول وحی، به‌عنوان عالی‌ترین راه حصول علم و کسب معرفت، کمال پیامبر در قوه نظری است. بدین ترتیب شرط لازم برای دریافت وحی، رسیدن به درجه عقل مستفاد، و اتحاد با عقل فعال است که نبی به این اعتبار فیلسوف و حکیم است. در بخش دیگر از مقاله، به ماهیت وحی به‌عنوان حله اعلا در درجات تشکیکی عقلی در حدس و ذکا و قوه قدسی و الهام و وحی، می‌پردازیم. وحی بالاتر از علوم حدسی و بلکه در بالاترین مرتبه علوم وهبی، به تعلیم الهی و بدون نیاز به معلم بشری است.

واژگان کلیدی: وحی، الهام، معرفت، حدس، عقل فعال، قوه نظری.

* استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه پیام نور.

تاریخ تایید: ۸۸/۱۰/۱۲

تاریخ ادبیات: ۸۸/۷/۴

مقدمه

از دیدگاه ملاصدرا مسیر معرفت از وحی می‌گذرد و وحی هم مبدأ علوم و معارف بشری و هم غایت آن است و از منظر وجود نبی، امری است ضروری و لابد منه؛ زیرا سعادت انسان مشروط به اطلاع از حقایق و معقولات یا علوم کلی است و انسان در ابتدای پیدایش، به دلیل ضعف خلقتش «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (نساء: ۲۸) فاقد آنهاست؛ از این رو این علوم از جانب خدا و به وسیله ملائکه به او می‌رسد و البته هر انسانی قدرت اتصال به عوالم مافوق را ندارد، مگر کسانی که مؤید به روحی قدسی بوده، بتوانند با الهام غیبی و امداد آسمانی به اشیا علم و آگاهی پیدا کنند که این افراد انبیا و اولیا هستند؛ از این رو برای هدایت مردم و ارشاد آنها به راه نجات و مسیر درست معاد، واسطه‌ای نیاز است که علوم و کمالات را بدون تعلیم بشری از خداوند گرفته، به مردم برساند «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَان كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (جمعه: ۲)، چرا که اگر قرار بود هر انسانی علمش را از دیگری بگیرد، بی‌آنکه منتهی به وحی و الهام باشد، این امر تا بی‌نهایت ادامه می‌یافت؛ بنابراین علمی در جوامع بشری حاصل نمی‌گشت؛ چون آنچه موقوف بر بی‌نهایت از اشخاص است، داخل در دایره و محدوده وجود نمی‌شود، پس به ناچار باید به کسی منتهی شود که علوم و کمالات را از معدن لاهوت، بدون تعلم یا تقلید فرامی‌گیرد. (صدرالمتالهین شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۶: ۲۷۵؛ ۱۳۸۶: ۷۵۱)

بدین ترتیب وحی از شأن و جایگاه معرفتی والایی برخوردار است که هدف این مختصر تبیین دیدگاه‌های ملاصدرا در این مقوله است.

جایگاه معرفت‌شناسانه وحی

کمال قوه نظری شرط نزول وحی

از شرایط نزول وحی بر پیامبر(ص) کمال او در سه قوه نظری، عملی و متخیله است؛ به طوری که نبی جامع همه نشأت سه‌گانه باشد. (صدرالمتالهین شیرازی، ۱۳۸۱: ۸۲۴؛ ۱۳۸۲: ۳۹۹)

توضیح: انسان دارای ۳ جزء حس و خیال و عقل است و به حسب کمال در هر یک از این اجزای سه‌گانه در عالمی از عوالم سه‌گانه حس و مثال و عقل قرار می‌گیرد. ویژگی‌های هر یک از این اجزا و عوالم انسانی به اختصار از این قرار است:

۱. نشئه حس و عالم دنیا: این نشئه، عالم صور حسی و اجسام محسوس و سرای قوه و استعداد است و مظهر آن حواس پنج‌گانه انسان است و از آنجاکه به انسان نزدیک‌تر است، به آن، عالم دنیا می‌گویند و بر آن دو نشئه دیگر مقدم است. انسان در این عالم، دارای وجود طبیعی است و انسان طبیعی و بشری و انسان اول است که حیات او محدود به حیات نباتی و حیوانی است و تا در این عالم است، در زمره بهایم و انعام قرار دارد؛

۲. نشئه خیال و عالم مثال: مظهر آن حواس باطنی انسان و عالم صور متخیل و موهوم است و همان عالم نفس مدبر بدن و قوای آن است. به او انسان برزخی می‌گویند با قوا و اعضای نفسانی و انسان دوم است با وجود نفسانی اخروی؛

۳. نشئه عقل و عالم آخرت: مظهر آن قوه عاقله و عقل بالفعل انسانی است که خیر محض و نور صرف است. انسان عقلی یا انسان سوم نام دارد و جزئی از انسان است که به زبان حکمت، عقل و در زبان شریعت، روح نامیده می‌شود. این عالم که عالم صور اخروی و نشئه غیبی است در قلبی از مردم تحقق یافته، عبارت است از ادراک حقایق اخروی و ابدی و رسیدن به سعادت نهایی که حقیقت انسانیت است و موسوم است به حیات قدسی، عالم روح و عالم آخرت.

انسان‌ها در هریک از این عوالم سه‌گانه در درجات نامحدودی از شدت و ضعف قرار دارند. (صدرالمتهالین شیرازی، ۱۳۸۱: ۵۷۶؛ ۱۹۸۱، ج ۳: ۲۵۵؛ ج ۵: ۷۰ و ۹۶ و ۱۹۴؛ ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۰۵؛ ج ۷: ۴۲ و ۳۴۳ و ۳۸۶؛ ۱۳۸۵: ۱۲۰ و ۲۹۱)

پس انسان فراهم‌آمده‌ای است از سه جزء از عوالم سه‌گانه که مبادی ادراکات سه‌گانه او (عینی، تخیل، تعقل و احساس) را تشکیل می‌دهند و با هر یک از این قوا در یکی از این عوالم سه‌گانه (دنیا، آخرت و مافوق آنها یعنی عالم وحدت) تصرف می‌کند و چون هر ادراکی گونه‌ای از وجود است، پس کمال در هر یک از این قوا، موجب تصرف در عالمی از آن عوالم است و نبی(ص) همان انسانی است که تمام این قوای سه‌گانه در او تقویت

شده، به کمال رسیده و شدت یافته است. (صدرالمتالهین شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۶: ۲۷۷-۲۷۶) این در شرایطی است که هر انسانی به حسب غلبه هر نشئه داخل یک عالم است؛ اما جوهر نبوت جامع نشأت است؛ زیرا در قوای حسی و مثالی و عقلی کامل است؛ بنابراین دارای سیادت و ری است کبری و خلافت الهی در همه عوالم است. (همان، ج ۷: ۱۵۴-۱۵۳)

پس نبی با قوه حسش، ملکی از ملوک و سلاطین بزرگ است؛ لذا داخل در دنیا است. (همان: ۱۵۳) به عبارت دیگر او بر افراد بشری تسلط پیدا می کند و مواد و عناصر عالم از او منفعل می شوند و قوا و طبایع جرمانی در برابر او خاضع می شوند. نبی با این قوه — که جزء عملی و قوه تحریکی اوست — در هیولای عالم تأثیر کرده، صورتی را زایل و آن را از ماده اش جدا می کند و با ایجاد صورتی جدید، آن را می پوشاند؛ مثلاً تأثیر می کند در استحاله هوا به ابر و ایجاد باران و حصول طوفان و هلاک شدن امتی که فجور می کنند و از امر پروردگار و رسول سرکشی می کنند. (همان، ج ۶: ۲۸۰-۲۷۹)

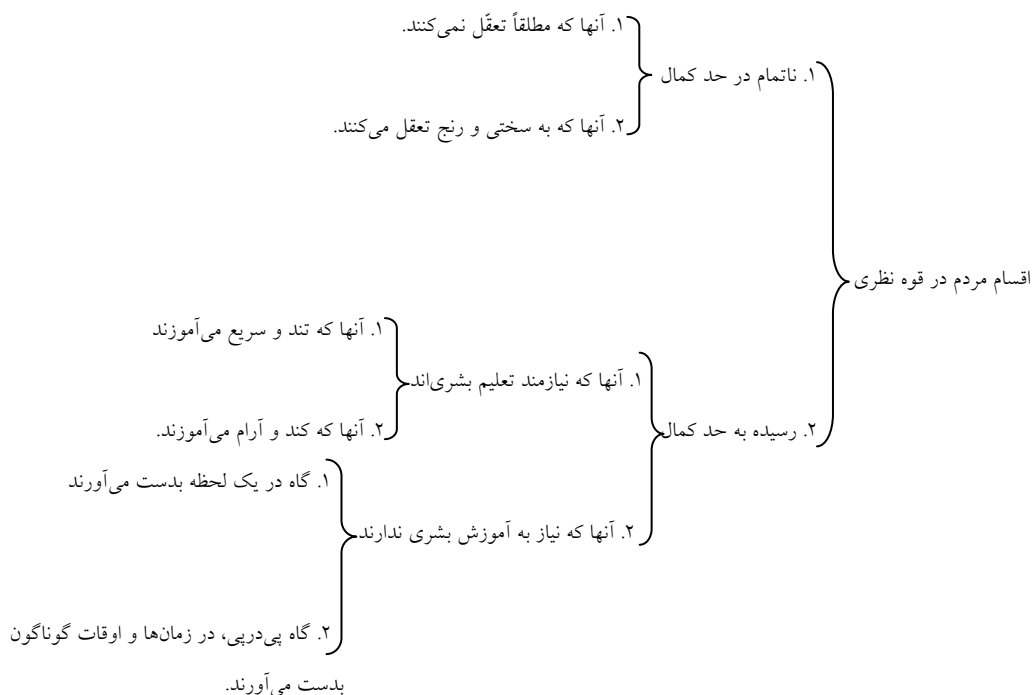
اما پیامبر به آینه نفس و لوح ذهنش از جمله ملکوت اسفل است و با قوه مصوره، اشباح مثالی و اشخاص غیبی را مشاهده کرده، اخبار جزئی را دریافت می کند و از حوادث آینده و گذشته آگاهی پیدا می کند. کمال قوه مصوره در نبی به گونه ای است که در بیداری عالم غیب را مشاهده می کند، همان طور که نائم در خواب می بیند. (همان: ۲۷۸-۲۷۷) نفس نبی با اتصال به نفوس فلکی و انتقالش از صور علمی آنها به امور جزئی و وقایع گذشته و آینده آگاه می شود.

و در نهایت کمال قوه عاقله آن است که عقل انسان صفای شدیدی پیدا می کند، شبیه به ملائکه مقرب — یا عقول فعاله — به طوری که بدون تفکر و تعمل زیاد به آنها متصل می شود و بدون تعلیم بشری، علوم لدنی را فرامی گیرد. (همان: ۲۷۷) پیامبر فی نفسه در این قوه در سرحد کمال است و به این اعتبار حکیم و فیلسوف است؛ چرا که به دلیل صفای بیش از حد نفسش، بسیار شبیه به عقل فعال است و به دلیل نهایت استعدادش، عقل منفعل او، بدون هرگونه تعلیم بشری علوم را از عقل فعال — که خارج از حقیقت ذات او نیست — فرامی گیرد، «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» (نور: ۳۵). صدرا عقل فعال را خارج

از حقیقت ذات پیامبر نمی‌داند و معتقد به حلول عقل فعال در او است؛ زیرا عقل منفعل او کامل به همه معقولات و عقل و معقول بالفعل و در نتیجه عقل مستفاد است که ماده و موضوع عقل فعال قرار می‌گیرد و بدین لحاظ پیامبر در این مرتبه، عقل فعال است و هر چه از جانب خدا بر عقل فعال افاضه می‌شود، از عقل فعال بر عقل منفعل او نیز افاضه می‌گردد. (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۱ب: ۵-۸۲۳؛ ۱۳۸۶: ۷۵۱)

ابن‌سینا و ملاصدرا و تابعان ایشان برآنند که فرایند رسیدن نفس به معقولات، عبارت است از خروج عقل از مراتب عقل هیولایی و بالملکه به سوی عقل بالفعل و در اقصای مراتب و در غایت نهایی نفس به درجه عقل مستفاد می‌رسد. این خروج نفس و فرایند عقل البته جز به کمک عقل فعال و اتحاد با او امکان‌پذیر نیست. نهایت مرتبه و کمال نهایی قوه عاقله انسان، رسیدن به درجه عقل مستفاد و مشاهده معقولات و اتصال به ملاء اعلی است. بدین ترتیب در این مرتبه از عقل نظری فیلسوف و نبی به وحدت می‌رسند و نبی نیز در نهایت برای ادراک معقولات به مرحله عقل مستفاد واصل و به عقل فعال متصل می‌شود؛ اما تمایز بین وحی و غیر وحی یا نبی و فیلسوف در اموری دیگر مانند نحوه دریافت معقولات و کمیت آنها و کیفیت وصول به مبدأ معقولات می‌باشد. صدرا برای بیان این تمایز به نحوی استادانه از عناصری چون قوه حدس و قوه قدسیه یا عقل قدسی — که اندکی پس از این، شرح آن خواهد آمد — بهره می‌برد و آنها را در ادراک و حیانی دخیل می‌داند و بدین وسیله نبی را از فیلسوف متمایز می‌کند. (ملایری، ۱۳۸۴: ۱۴۵-۱۴۴)

صدرالمتألهین مردم را از نظر قوت و ضعفشان در قوه نظری به اقسامی تقسیم کرده است:



بر اساس این تقسیم‌بندی، پیامبر از عقول است که بدون نیاز به آموزش بشری به سر حد کمال رسیده است و عقلی از عقول تابنده است که حال:

۱. گاهی در یک لحظه (آن) حاصل می‌شود. صدرا در اینجا این حدیث را شاهد مثال خود قرار می‌دهد که پیامبر(ص) فرمود: «پروردگارم را در بهترین صورت مشاهده نمودم، فرمود: «ای محمد، ملاً اعلا در چه چیز در ستیزند؟ گفتم: پروردگارا نمی‌دانم؛ لذا دستش را مابین دو شانهم گذارد — به طوری که سردی آن را میان سینه خویش یافتم و در پی آن، آنچه مابین آسمان و زمین بود، دانستم» و این گونه در یک لحظه علم گذشته و آینده در دل او ریخته، در روحش دمیده می‌شود؛

۲. و گاه پی‌درپی و در زمان‌ها و اوقات گوناگون است که فرود آمدن وحی برحسب سود و صلاح خلاق است. چنان‌که فرمود: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ» (شعرا: ۱۹۳-۴) «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ» (نحل: ۱۰۲) (صدرالمتألهین شیرازی،

۱۳۸۶: ۷۵۲-۷۵۱؛ ۱۳۵۸: ۱۸۴-۱۸۲)

اما کمال در قوه نظری با کمال در قوه عملی و متخیله، بسیار مرتبط و به یکدیگر وابسته‌اند و وجود این سه با هم، صلاحیت دریافت وحی را ایجاد می‌کند. (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۵۸: ۱۸۰؛ ۱۳۸۶: ۷۴۷ و ۵۷؛ ۱۹۸۱، ج ۳: ۴-۲۳؛ ۱۳۷۹، ج ۷: ۱۱۴) و اکنون وحی به‌عنوان یکی از طرق کسب علم و معرفت، بررسی و جایگاه آن در میان انواع معارف بشری نشان داده می‌شود.

جایگاه وحی در طرق تحصیل علم

علم از دو راه حاصل می‌شود: یکی آموختن و فراگیری و دیگری بخشش و کشش یا اعلام ربانی.

راه اول، یعنی آموختن، یا از بیرون است یا از درون. آموختن از بیرون همان روش معمول و متداول میان مردم است که از طریق یاد گرفتن الفاظی است که از معلمی بشری شنیده‌اند یا بر روی نوشته‌ای نقش بسته است و آموختن از درون یا داخل، عبارت است از تفکر و اندیشه؛ زیرا تفکر در درون و در باطن، به منزله آموختن در ظاهر است. صدرا درباره تفاوت آموختن از بیرون و تفکر، معتقد است که در آموختن بیرونی، شخصی جزئی از شخص دیگر بهره‌مند می‌شود؛ ولی تفکر، بهره‌یابی نفس از نفس کلی است و دارای تأثیری بسیار بیشتر و آموزشی قوی‌تر از تأثیر و آموزش تمامی دانشمندان و عقلاست. صدرا با صبغه‌ای افلاطونی، بر این باور است که تمامی علوم در باطن و اصل نفس، ثابت و در مرتبه قوه‌اند؛ مانند دانه در زمین. و آموختن، خارج کردن آن چیزی است که در مرتبه قوه است، به فعلیت و تمامی و معلم همچون زارع، و متعلم چون زمین کاشته‌شده و دانش چون دانه‌هایی است که در مرتبه قوه قرار دارد و معلم با آب آموزش‌های متوالی، آن را به میوه تبدیل می‌کند و نفس متعلم پس از مدتی به کمال می‌رسد و پربار می‌شود. (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۳۷-۲۳۶)

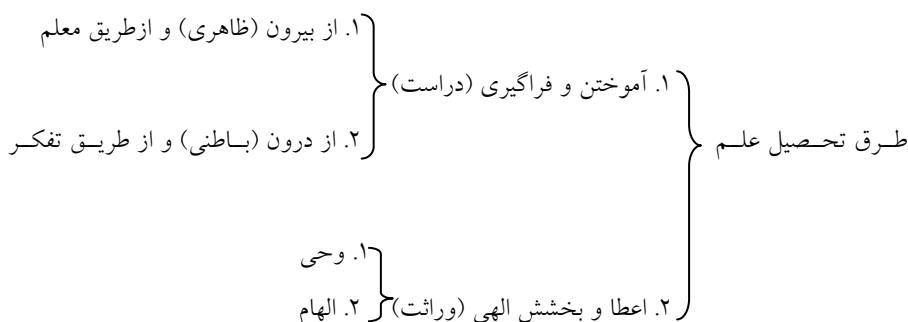
ملاصدرا درباره میزان وابستگی و ارتباط سه عامل تهذیب و تعلم و تفکر معتقد است که در مراحل که نفس مهذب و پاکیزه‌خو می‌شود و عقل بر صفات حس و خواسته‌های

آن غلبه پیدا می‌کند، خواهان علم، با تفکر و اندیشه کم، از آموختن بسیار بی‌نیاز می‌شود و ای بسا دانشمندی که لحظه‌ای تفکر او بهتر از آموختن یک‌سال جاهل است؛ از این رو برخی از مردم علوم را با آموختن به چنگ می‌آورند و برخی با تفکر و اندیشه، و آموختن نیاز به تفکر دارد، بدون عکس؛ اما علوم وهبی و اعطایی، علمی هستند که به تعلیم الهی، بدون واسطه و از راهی غیر از راه دیگر علوم به‌دست می‌آیند. آنها علوم اخروی و صاحبان آنها علمای آخرتند. این علوم کشفی‌اند و تنها با ذوق و دریافت به‌دست می‌آیند و به دو گونه وحی و الهام می‌باشند. (همان)

علوم وحی ناشی از رویکرد کلی خداوند به پیامبرند. بر این اساس خداوند از عقل کلی قلمی می‌سازد و از جانب خود تمامی علوم را در پیامبر می‌نگارد، چنان‌که می‌فرماید: «وَ عَلَّمْنَا مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف: ۶۵) و نیز فرموده: «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا» (شوری: ۵۲) و نیز فرموده: «وَ عَلَّمَكَا مَا لَمْ تَكُنَّا تَعْلَمُ» (نساء: ۱۱۳) و این‌گونه از علم، برتر از تمامی علوم خلاق است، زیرا بدون واسطه از خداوند به‌دست می‌آید.

بنابراین علوم وهبی — که از طریق وراثت به‌دست می‌آیند، نه از طریق در است و تعلیم و افاده معلمی بشری و انسانی — علمی هستند که از سوی خدا بر قلب‌ها افاده می‌شوند. ویژگی این علوم آن است که حتی صرف نظر از اسباب و استادان تعلیمی خارجی و منفصل، باقی و ثابتند و خصوصیات نشئه دنیا، هیچ مداخلیتی در بقا و ثبات آنها ندارد. (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۴: ۳۲۸-۳۲۷)

بدین ترتیب طرق تحصیل علم از نظر صدرا به اختصار عبارتند از:



در *شواهد الربوبیه و مبدأ و معاد* طرق کسب علم را کمی کلی‌تر و با صرف‌نظر از انواع طریق اول بدین ترتیب خلاصه کرده است:

طریق کسب علم }
 ۱. طریق اکتساب، استدلال و تعلم که آن را اعتبار و استبصار می‌خوانند (ویژه اهل نظر از علما)
 ۱. وحی }
 ۲. طریق القا و هجوم یکباره که بر دو نوع است }
 ۲. الهام

آنگاه آنها که در باطن انسان بدون استدلال و تعلم و اجتهاد واقع می‌شوند، منقسم‌اند به آنچه انسان نمی‌داند که از کجا و چگونه حاصل شده است، و آنچه به سبب مشاهده عقل فعال که علوم را در نفوس می‌اندازد از علت و منشأ آن آگاه است. اول را الهام و نفث در روع (افکندن در دل) و دوم را وحی می‌گویند. (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۱ ب: ۸۰۲؛ ۱۳۸۲: ۴۰۸-۴۰۷)

چرا راه‌های تحصیل علم دو راه است؟

زیرا برای قلب انسان دو باب است، یکی گشوده به روی عالم ملکوت، و لوح محفوظ است و دیگری باز می‌شود به روی قوای مدرکه و محرکه که به عالم شهادت و ملک تعلق دارند و انسان در حدّ مشترک این دو عالم یعنی عالم معقولات و محسوسات نشسته است؛ وجهی به جانب آن دارد و وجهی به جانب این.

باب ورود به عالم محسوسات، حواس و باب ورود به عالم ملکوت، بابی داخلی است که به سوی مطالعه لوح محفوظ و ذکر حکیم گشوده است و این باب برای کسی مفتوح است که متوجه عالم غیب باشد و علی‌الدوام به ذکر خدا اشتغال داشته باشد؛ از این رو فرق است میان علوم انبیا و اولیا، و علوم جمهور علما و حکما؛ علوم انبیا از باب داخل قلب که به عالم ملکوت مفتوح است، می‌آید و علوم حکما از ابواب حواس مفتوح به عالم ملک می‌آید. (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۱ ب: ۸۱۴-۸۱۳؛ ۱۳۸۲: ۴۱۵)

آیا معرفت انبیا به تقلید از جبرئیل است؟

معرفت نبی (ص) به تقلید از جبرئیل و با شنیدن و نقل از او نیست، آن‌طور که معرفت ما به تقلید از نبی (ص) است؛ به طوری که معرفت ما مثل معرفت او باشد و تنها در مقلد فرق داشته باشد. او میان معرفت و اعتقاد فرق می‌گذارد. تقلید معرفت نیست بلکه اعتقاد صحیح است و معنای معرفت نبی این است که حقیقت اشیا، کماهی علیها بر او کشف شده و آنها را با بصیرت باطنی مشاهده کرده است، همان‌طور که ما محسوسات را با دیده ظاهر مشاهده می‌کنیم؛ لذا خبر دادن نبی از مشاهده است نه از سماع و تقلید. (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۴۲۱)

در حقیقت علم از سنخ یقین است و تنها با چیرگی بر مبادی و اسباب و با اتصال نفس قدسی به ملائکه و اخذ علوم از آنها، به دست می‌آید. (همان، ج ۶: ۲۷۶)

صدرا به این مسئله اشاره کرده است که تقلید داخل در علم نیست و علم حقیقی، نوری است که از سوی خدا بر دل هر بنده که بخواهد نازل می‌گردد و بعد از آن از راه دل بر زبان آمده و از جانب غیب به جانب شهادت ظهور می‌نماید. (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۱ الف: ۱۰۴-۱۰۳)

بنابراین در طرق تحصیل علم، در نقطه مقابل طریق اکتساب و استدلال و تعلم، طریق اعطا و بخشش الهی است و روندگان این هر دو راه، در قوه نظری به حد کمال می‌رسند؛ یعنی رهرو طریق اول با تعلیم بشری، چه کند و آرام یا تند و سریع به درجات کمال نائل می‌شود و رهرو طریق دوم، بدون تعلیم بشری و به علم اعطایی، این توفیق برای او حاصل می‌شود.

درجات و مراتب علوم وهبی و حدسی

اما طریق دوم که خود نوعی کشف معنوی است، مشکک و ذودرجات است و پایین‌ترین مرتبه آن حدس، سپس ذکا و پس از آن قوه قدسی است. صاحبان قوه قدسی با الهام و درجه بالاتر از آنها، انبیا با وحی به دریافت حقایق نایل می‌شوند.

پس در علوم حدسی، نقطه آغاز، قوت در حدس است و حدس، نوعی تعلم از پیش

خود (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۴: ۳۸۵) و القا و هجوم یک‌باره علوم است (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۱ ب: ۸۰۷؛ ۱۳۸۲: ۴۰۷) و برای کسی میسر است که در درک اشارات و کنایات جانب اعلی قوی است. (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۶: ۷۵۰؛ ۱۳۵۸: ۱۸۲) صدرا در تشبیهی زیبا، نفس انسان را در وقت نادانی و جهل به قرار گرفتن در تاریکی شدید، تشبیه می‌کند که راهنمای او در این تاریکی یا استعداد و نیروی ذاتی اوست یا بعضاً روزنه و شکافی است که نور از خلال آن، محل گام‌های او را روشن می‌کند و این محل، همان محل گام زدن فکر است در دو طرف مجهول، تا نسبت مجهول، معلوم شود.

این روزنه، نور حدس و فراست است که به ناگاه فرود می‌آید (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۲۹؛ ۱۹۸۱، ج ۴: ۵۱۶) و مردم در قوه حدس، در درجات تشکیکی بسیار متفاوتی قرار دارند؛ «به‌طوری که برخی در طرف کمال و قوت حدس و شدت اشراق، در زمانی کوتاه و بدون تعلّم، به نیروی حدس به آخر معقولات می‌رسند و اموری را درک می‌کنند که دیگر مردم از درک آن قاصرند، مگر در مدتی طولانی و با ریاضت و رنج فکری و این ویژگی هم در ولی است و هم در نبی.» (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۲: ۳۹۹)

برای قوه حدس یک حدّ نهایت و یک مرتبه قوی است که آن را ذکا می‌نامند، ذکا به‌سرعت در کارها گذشتن و سرعت قطع به حق است و برای آن قوه نیز کمال مطلوب و حد نهایی است که از آن به قوه قدسی تعبیر می‌شود که خداوند درباره آن فرموده است: «يَكَاذُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْلَمْ تَمَسَّسْهُ نَارٌ» (نور: ۳۵) (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۲۹؛ ۱۹۸۱، ج ۴: ۵۱۶) و «آن به‌گونه‌ای است که با کوچک‌ترین توجه و التفاتی، علم حاصل می‌شود و نفس تبدیل می‌شود به نفسی عالی و قوی که به‌شدت از نور ملکوت روشنی می‌گیرد و افاضات منبع خیر و رحمت را به‌سرعت می‌پذیرد و حقایق را در سریع‌ترین زمان درک می‌کند و بی‌طلب و شوق به حقایق اشیا احاطه پیدا می‌کند؛ به‌طوری که به غایت مطلوب‌های انسانی، احاطه می‌یابد و به نهایت درجات بشری می‌رسد و این قوه قدسی است.» (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۴: ۳۸۶)

و آن نیز متدرج به دو درجه تفضیلی الهام و سپس وحی است. صدرا به علوم موهبتی

(وحی و الهام) - که به طریق اشراق از قوه قدسی حاصل می‌شوند - توجه خاص نشان می‌دهد.

وحی و الهام

تشابهات وحی و الهام

الهام و وحی در چهار چیز مشترکند:

۱. در نفس علم بودن؛
۲. در سبب که وزش نسیم لطف الهی است؛
۳. در وحی و الهام، بر طرف شدن حجاب و مانع به اختیار فرد نیست، برخلاف علوم کسبی که به اختیار حاصل می‌شوند؛ (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۶: ۷۸۸)
۴. قلب، محل وحی و الهام است.

بنابراین منزل اول قرآن نیز قلب بندگان خداست که مورد دوستی و محبت او قرار می‌گیرند، چنانچه حبیب خود رسول (ص) را مورد خطاب قرار داده، می‌فرماید: «فَأَنزَلْنَا إِلَيْهِ عَلَى قَلْبِكَ» (بقره: ۹۷). (همان: ۵۵) بدین ترتیب وحی نازل بر قلب و دل پیامبر، از راه دل به زبان و از جانب غیب به جانب شهادت ظهور نموده است. (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۱ ج: ۱۰۴)

ملاصدرا به کرات در آثار خود به این نکته اشاره می‌کند که پیامبر چون واسطه میان این جهان و جهان دیگر است، قلب او دارای دو باب است: یکی باب مفتوح به عالم ملکوت که علوم خود را از آنجا می‌گیرد و دیگر بابی که به سوی عالم شهادت گشوده است و به وسیله آن از رویدادهای این عالم آگاهی می‌یابد. وحی و الهام هر دو از بابی از درون قلب انسان که گشوده به سوی جهان ملکوت است، می‌آیند و «قلب همان نفس ناطقه است که واقع میان دو طرف و متوسط میان دو نشئه است؛ وجهی به سوی بدن و قوای جسمانی او، و وجهی به سوی روح و قوای روحانی او دارد». (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۵: ص ۲۵۷)

تفاوت‌های وحی و الهام

در مصطلحات صدرا، گاهی الهام در مقابل وسوسه است که در این صورت، جنبه اخلاقی و عملی آن مدنظر است و نمونه‌های این نوع کاربرد را می‌توانیم در کتاب «کسر اصنام الجاهلیة» مشاهده کنیم. فی‌الجمله، الهام به این معنا، خاطری است از جانب حق و داعی به خیر که به واسطه ملک برای بندگان صالح حاصل می‌شود. الهام به این معنا از آن وجهی از انسان که به سوی عالم ملکوت، آخرت و معرفت است، می‌آید و سبب آن ملکی از ملائکه است و وسوسه که نقطه مقابل آن است از آن وجهی از انسان که به سوی عالم حس، شهادت، جهل و دنیاست، می‌آید و سبب آن شیطان است. (همان، ج ۶: ۱۸۴)

اما گاهی نیز الهام در مقابل وحی به کار می‌رود که به همان معنای مورد نظر م است و در این صورت نیز باید به تفاوت‌های این دو نوع دریافت علمی اشاره کنیم، هرچند هر دو از یک منبع و یک مصدر می‌آیند و هر دو از بابی از درون قلب انسان — که گشوده به سوی جهان ملکوت است — ورود می‌کنند.

در اینجا به برخی از تفاوت‌های وحی و الهام اشاره می‌شود:

۱. به یکی از تفاوت‌ها کمی پیش‌تر اشاره شد؛ در الهام انسان نمی‌داند که از کجا و چگونه حاصل شده است، درحالی‌که در وحی بر سبب حصول، مطلع است.
۲. وحی از الهام روشن‌تر و قوی‌تر و برتر و نیروی اشراق آن شدیدتر است.
۳. وحی زائیده افاضه و تابش عقل کلی است و الهام مولود اشراق و تابیدن نفس کلی است و ثابت گردیده که عقل کلی از نفس کلی برتر است.
۴. پیغمبران و اولیا، در الهام اشتراک دارند؛ اما وحی تنها ویژه پیغمبران است؛ زیرا وحی شامل رسالت و نبوت است. نبوت، فراگیری و قبول حقایق ملکوت جوهر عقل کلی با استفاده از گفتگوی روحی و حدیث قدسی، و نفس قدسی است و رسالت، ابلاغ و رساندن آن حقایق است به پیروان، استفاده‌کنندگان و بهره‌گیرندگان؛ از این رو وحی، به‌رغم الهام مقید به تبلیغ و رساندن است.
۵. الهام از خداوند و بدون وساطت فرشته به آن گونه خاصی که با هر موجودی دارد، حاصل می‌شود، ولی وحی به واسطه فرشته حاصل می‌گردد. از این رو احادیث قدسی را —

اگرچه آنها هم کلام الهی‌اند — وحی و قرآن نمی‌نامند. صدرا در بیان علت این تفاوت می‌گوید: «و علت آن این است که پیامبر(ص) از جهت کمال و تمامیت جوهر نبوت، نفسش فراخی و قلبش گشادگی و همگی قوای ادراکی او تماماً قوی و نیرومند است؛ لذا صورت آنچه در تمامی عوالم و نشآت است، مشاهده می‌کند و در این حال فرشته حامل وحی در عالم تمثّل باطنی و حس داخلی او متمثّل و صورت‌یاب می‌شود و او را همان‌گونه که در عالم روحانی خالص ادراک کرده است (در عالم تمثّل باطنی و حس داخلی هم) ادراک می‌کند؛ اما دریافت معارف توسط ولی تنها در مقام ارواحی است که از عالم تمثّل هم مجردند. پس اولی را به اعتبار شدت واردشونده و بلندی مکاشفه و دیدن فرشته و شنیدن سخن او، وحی می‌نامند و دومی را الهام و حدیث می‌گویند؛ بنابراین وحی از کشف شهودی است که کشف معنوی را هم شامل می‌شود و الهام تنها کشف معنوی است. (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۴۱-۲۳۸)

ظاهراً مراد صدرا از کشف شهودی همان کشف صوری است که در مفاتیح‌الغیب آورده و آن را در مقابل کشف معنوی قرار داده است. کشف صوری یا شهودی در عالم مثال و از راه حواس پنجگانه حاصل می‌شود؛ چرا که نفس نیز در ذات و اصل خود دارای گوش و چشم و بویدن و چشیدن و بساویدن است. صدرا برای هر یک از این کشف‌های صوری که از راه حواس باطنی است، مثال‌هایی می‌آورد (مانند شنیدن وحی و دیدن فرشته وحی)؛ اما کشف معنوی، مجرد از صورت‌های حقایق است و عبارت است از ظهور معنای پنهانی و حقایق عیانی و دارای مراتبی است که حدس، پایین‌ترین مرتبه آن و الهام در مرتبه بعد از آن قرار دارد و اینها از مراتب تشکیکی و تشدیدیه کشف معنوی‌اند.

بنابراین الهام کشف معنوی و وحی، کشف صوری یا شهودی است و البته کشف صوری، کشف معنوی را هم به دنبال دارد و بسیاری از مکاشفات صوری، جمع میان صورت و معنا، هر دو است. (همان: ۲۴۷-۲۴۵)

۶. باب وحی منقطع، ولی باب الهام گشوده است. بعد از اكمال دین و بسته شدن باب رسالت و انقطاع وحی و بی‌نیازی مردم از پیغمبران و دعوت آنان، راه الهام و در دل افکندن بسته نشد؛ زیرا مردم به جهت غرق شدن در وسوسه‌ها و اندیشه‌های شیطانی، نیاز به

آگاهی و پند و موعظه دارند، از این رو خداوند درب وحی را بست ولی درب الهام را از جهت رحمت بر بندگان خود باز فرمود؛ بنابراین اگر مراد از وحی، آموزش خداوند به بندگان خویش باشد، هیچ‌گاه بریده نشده است؛ بلکه وحی ویژه رسول و پیغمبر (ص) منقطع گشته است ولی بعد از آن، حکم خواب‌ها و حکم ائمه (ع) و حکم مجتهدین باقی است. بدین ترتیب ماهیت نبوت و رسالت هیچ‌گاه منقطع نیست، اگرچه وحی ویژه ایشان منقطع است. (همان: ص ۷۰)

صدرا درباره وجه انقطاع نبوت و رسالت و وحی خاص رسول و نبی، و از سویی گشوده بودن باب الهام و حکم و ماهیت آن دو، معتقد است:

نبوت و رسالت، به وجهی منقطع و به وجهی گشوده‌اند. مسمای نبی و رسول منقطع و نزول فرشته حامل وحی بر طریق تمثیل پایان پذیرفته است و لذا پیامبر (ص) فرمود: «لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؛ اما پس از آن، حکم مبشرات و حکم ائمه معصومین و نیز حکم مجتهدین باقی است. اسم از آنها زایل، ولی حکم باقی است. صدرا «اهل ذکر» را در آیه شریفه زیر بر این گروه تطبیق می‌دهد و معتقد است که خداوند به هر کس که علم ندارد، امر فرموده که از اهل ذکر سؤال کند: «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳).

پس نبوت و رسالت از حیث ماهیت و حکم منقطع و نسخ نشده‌اند؛ بلکه تنها وحی خاص رسول و نبی که نزول فرشته بر گوش و قلب باشد، منقطع شده است؛ بنابراین به امام و مجتهد، نبی و رسول گفته نمی‌شود.

پس برای اولیا نیز در نبوت، مشرب عظیمی است، خصوصاً اینکه پیامبر (ص) فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءٍ يَغِيظُهُمُ النَّبِيُّونَ» و فرمود: «إِنَّ فِي أُمَّتِي مَحَدِّثِينَ مَكْلَمِينَ» و فرمود: «إِنَّ مِنْ حِفْظِ الْقُرْآنِ قَدِ ادْرَجْتَ النَّبُوَّةَ بَيْنَ جَنْبِيهِ». پس نبوت برای او (ولی) غیب، و برای نبی شهادت است و این تفاوت نبی و ولی در نبوت است. (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۲: ۴۴۰ - ۴۳۸)

تعریف وحی و الهام

با توجه به مباحث گذشته، تعریف مشترک آن دو عبارت است از: «معرفتی که نبی یا ولی

به خاطر صفای باطن و اشراق روح از فرشته‌ای که معارف را به ایشان القا می‌کند، می‌پذیرد و برای انبیا، وحی و برای اولیا، الهام نامیده می‌شود». (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۶: ۲۷۵)

اما از مجموع مباحث گذشته و تفاوت‌های وحی با الهام می‌توان به تعریف اختصاصی زیر از وحی رسید که از تعریف فوق جامع‌تر است و آن را از الهام جدا می‌کند. وحی، افاضه حقایق معلومات و معارف الهی است از عقل کلی در باطن مصفا و روح اشراقی نبی با مکاشفه‌ای شهودی و عقلی که گفتگویی است روحی و قدسی با فرشته وحی با تقید به ابلاغ آن به وسیله نبی.

منابع

- قرآن کریم.
۱. صدرالمتألهین شیرازی، محمدبن ابراهیم بن یحیی، ۱۳۷۹، *تفسیرالقرآن الکریم*، ج ۷-۱، تصحیح محمد خواجه‌ای، قم: بیدار، چاپ سوم.
 ۲. صدرالمتألهین شیرازی، محمدبن ابراهیم بن یحیی، ۱۳۸۶، *مفاتیح‌الغیب*، تصحیح، تحقیق و مقدمه نجفقلی حبیبی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
 ۳. صدرالمتألهین شیرازی، محمدبن ابراهیم بن یحیی، ۱۳۸۱ الف، *رساله سه اصل*، تصحیح، تحقیق و مقدمه سید حسین نصر، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
 ۴. صدرالمتألهین شیرازی، محمدبن ابراهیم بن یحیی، ۱۳۸۱ ب، *مبدأ و معاد*، تصحیح، تحقیق و مقدمه محمد ذبیحی و جعفر شاه‌نظری، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
 ۵. صدرالمتألهین شیرازی، محمدبن ابراهیم بن یحیی، ۱۹۸۱م، *الأسفار الأربعة*، ج ۹-۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم.
 ۶. صدرالمتألهین شیرازی، محمدبن ابراهیم بن یحیی، ۱۳۸۲، *شواهد الربوبیه*، تصحیح، تحقیق و مقدمه سید مصطفی محقق داماد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
 ۷. صدرالمتألهین شیرازی، محمدبن ابراهیم بن یحیی، ۱۳۵۸، *الواردات التلیبیه فی معرفه الربوبیه*، تحقیق و تصحیح: دکتر احمد شفیعیها، تهران: انجمن فلسفه ایران.

۸. صدرالمتألهین شیرازی، محمدبن ابراهیم بن یحیی، ۱۳۸۵، *مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین* (رساله شواهد الربوبية و رسالة اجوبة المسائل الجيلانية)، تصحیح و تحقیق: حامد ناجی اصفهانی، تهران: حکمت، چاپ سوم.

۹. ملایری، موسی، ۱۳۸۴، *تبیین فلسفی وحی از فارابی تا ملاصدرا*، قم: کتاب طه.

